

سه دقیقه نشد که شیخ شریف گفت، «باید بروم صد دستگاه گمرک، به نیرو نیاز داریم.» گفتیم، «حاج آقا ما آماده ایم.» شیخ شریف پرسید، «از کجا آمده اید؟» حاج آقا جمی گفت، «اینها بچه های اصفهان هستند و امام جمعه اصفهان آنها را تأیید کرده است.» با شیخ شریف رفیق شدیم و با اولین ماشین وانتی که به طرف پل نو و جاده شلمچه و صد دستگاه می رفت، همراه با او که روحانی شجاعی بود؛ حرکت کردیم. واقعاً حضور آقایان محترم با لباس روحانیت، جلوه دیگری به صحنه رزم و دفاع می داد. در وجود همه بچه ها که فقط چند ساعت بیشتر نبود که با هم آشنا شده بودیم، اطمینان خاصی دیده می شد و اساس آن، حضور امامان جمعه و جماعت در میان ما بود.

در هر صورت بالغ بر ۳۰ روز به اتفاق برادران برای دفاع از خرمشهر ماندیم و در جبهه های مختلف گمرک، درب سنتاب، پل نو، صد دستگاه، پلیس راه، پادگان دژ، سیل بند خرمشهر، جبهه صابون پزی و هر جایی که عراقی ها تحرکی نشان می دادند، با ماشین و با پای پیاده، نبرد را ادامه دادیم و دشمن را زمینگیر کردیم. هر روز هم در خرمشهر به منزل امام جمعه سرمی زدیم و با علما همدلی و هماهنگی می کردیم تا اینکه منزل امام جمعه، هدف گلوله توپ قرار گرفت و خراب شد. امام جمعه آبادان: آقای جمی و آقای محمدی: امام جمعه موقت، در روزهای بعدی، دیگر در خرمشهر نبودند و به آبادان رفتند.

در روز بیست و چهارم جنگ، سرحجت الاسلام شیخ شریف، هدف گلوله تک تیرانداز عراقی گرفت و دستش هم در اثر اصابت خمپاره، از بدنش جدا شد. روز بسیار سخت و سنگینی برای رزمندگان داخل شهر بود. با شهادت شیخ شریف، بچه ها آبدیده تر و محکم تر شدند. رزمندگان شاید در ساعات اولیه جنگ، نگران بودند، ولی شهادت شهید قنوتی: اولین روحانی جنگ و اولین سردار شهید روحانی که در سخت ترین منطقه نبرد و در نزدیک ترین جبهه خودی با دشمن، در فاصله ۵۰ متری با جبهه عراقی ها، مورد اصابت تیر مستقیم تک تیرانداز عراقی قرار گرفت، تاثیر بسیار زیادی بر روحیه آنها گذاشت و عزمشان را برای ادامه نبرد، صد چندان کرد.

روز ۲۴ مهر، روز بسیار سخت و سنگینی بود. تمام شهر زیر آتش بود. عراقی ها تا نزدیک مسجد جامع پیش آمده بودند. به اتفاق بهروز مرادی و چند نفر دیگر از جمله گل محمدی، فرخی، شفیعی و در حالی که جمعه ۱۵ نفر می شدیم؛ به عراقی ها حمله بردیم و خرمشهر تا شب، از سقوط نجات پیدا کرد. نزدیک دیوار شرقی شهر، عراقی ها را بیرون راندیم و چند نفر از برادران، شهید شدند و جنازه آنها در کوچه ماند. تا روز دوم آبان از رسیدن دشمن به پل و مسجد جامع جلوگیری کردیم. نیروها خسته شده بودند. ۳۰ روزی بود که کسی حمام نگرفته بود. ۳۰ روزی بود که کسی غذای گرم نخورده بود. ۳۰ روزی بود که در مقابل وحشیگری های عراقی ها مقاومت کرده بودیم. سلاح های ما مختلف بودند و مهمات و پشتیبانی نداشتیم، ولی عشق به شهادت، در اوج خود بود. در یک حماسه بزرگ ۳۲ روزه، تلفات سنگینی بر عراقی ها وارد شد و تک تک نیروها در این روزها، شجاع، جنگ دیده و ورزیده شدند. در این روزها چند نفر دیگر از برادران، شهید شدند و من هم زخمی شدم. در این زمان بود که مهمات و آذوقه و توان نیروها تمام شدند. باید راهی بیمارستان می شدم. با یک تاکتیک مناسب به عقب آمدم و با آمبولانس به بیمارستان طالقانی رفتم. در آنجا بود که عراقی ها از ذوالفقاری به آبادان حمله کردند. بچه ها متفرق شده بودند. باقیمانده بچه ها در روز سی و



سردار مرتضی قربانی

بر قله اخلاص...

تعداد ۳۴ نفر از ۷۲ نفر به اتفاق اینجانب، وسایل و امکانات را برداشتیم و حرکت کردیم. نماز صبح را در جاده اهواز آبادان خواندیم و صبح ساعت ۷ رسیدیم آبادان. در منطقه جنوب کارون در داخل شهر آبادان، یک مدرسه پیدا کردیم و وسایل اضافه را در آنجا قرار دادیم و با چند دستگاه وانت، از جزیره آبادان وارد خرمشهر شدیم. همه شهر زیر آتش سنگین بود و ما هم هیچگونه اطلاعی از شهر و از نیروهای خودی و از نیروهای دشمن نداشتیم. دشمن، مقر سپاه پاسداران خرمشهر را گلوله باران کرده و بچه های سپاه، مقر خود را جایی جا کرده بودند. آدرس منزل امام جمعه را گرفتیم. در خیابان اصلی مسجد جامع، روبروی کوچه گلخانه خرمشهر بود. به هر شکلی که بود، خودمان را به منزل امام جمعه خرمشهر: آقای نوری رساندیم. دو سه نفر از بچه ها همراه ما بودند. بقیه برادران به لحاظ ازدیاد آتش دشمن، در منازل و کوچه های اطراف پراکنده سنگر گرفته بودند تا تکلیف مشخص شود. همین که جلوی در منزل امام جمعه رسیدیم، آیت الله جمی: امام جمعه آبادان، آیت الله محمدی: امام جماعت موقت خرمشهر، آیت الله نوری: امام جمعه شهر و آیت الله موسوی: امام جماعت مسجد جامع را دیدیم که هر کدام سلاح ۳-۳ به دوش داشتند و در خیابان مشغول هدایت بچه ها برای حرکت به سمت عراقی ها بودند. من جلو رفتم و پس از سلام، اعلام کردم که یک گروهان نیرو هستیم و از اصفهان آمده ایم. سپس سلام آیت الله طاهری را رساندم. آنها مطمئن شدند و گفتند، «خوش آمدید.» سؤال کردیم، «چه کار کنیم؟» فرمودند، «دشمن در همین جا در حال پیشروی است. از همین جا شروع کنید.» به این ترتیب با آیت الله جمی و آیت الله نوری آشنا شدیم. گروهان ما و بچه های اصفهان با دیدن روحانیون در شهر، روحیه مضاعفی پیدا کردند و با اینکه دائماً گلوله می بارید، عشق به جنگ با متجاوزین زیادتر شد. در همین زمان بود که روحانی بزرگوار و جوانی به نام شیخ شریف قنوتی از جبهه درگیری شلمچه رسید و گزارش وضع نیروهای خودی و دشمن را اعلام کرد. شاید

روز اول جنگ بود که اینجانب به اتفاق ۱۷ روحانی و ۵ نفر از برادران داوطلب، از اصفهان با سلاح های مختلف ام-۱، برنو، ۳-۳، یوزی و بمب های دست ساز به طرف خوزستان حرکت کردیم. روز سوم جنگ بود که رسیدیم به دانشگاه جندی شاپور اهواز و بر اساس نیاز نیرو در محور سوسنگرد حیدریه، به آن منطقه منتقل شدیم و یک روز در آن محور، با عراقی ها که در حال پیشروی به سمت اهواز بودند، به جنگ پرداختیم. شب آمدم اهواز. آیت الله طاهری: امام جمعه اصفهان، از همان روز اول جنگ به اهواز آمدند و ساختمانی را از استانداری را گرفتند و مستقر شدند و تماس آیت الله جمی: امام جمعه آبادان و آیت الله نوری: امام جمعه خرمشهر تلفنی با دفتر آیت الله طاهری: امام جمعه اصفهان در شهر اهواز برقرار شد. بر اساس اطلاعاتی که آیت الله جمی و آیت الله نوری دادند، معلوم شد که خرمشهر در حال سقوط است. شب چهارم جنگ بود، ساعت سه بعد از نیمه شب اعلام کردند نیروهای داوطلبی که آمده شهادت هستند، آماده شوند که بروند خرمشهر.

حجت الاسلام جمی

جمی مردی است بسیار ساده و مخلص و خداشناس که بسیار زیبا حرف می زدند و با لحنی روحانی، همه را هدایت می کند. او بیشترین ارتباط تلفنی را از آبادان با دفتر امام و حاج احمد آقا خمینی داشت. حاج آقا جمی روزی پنج بار با دفتر امام تماس داشت و تا امام زنده بودند، شاید هر دو ماه یک بار به ملاقات حضوری شرفیاب می شد و خط اصلی راه را از امام دریافت می کرد.



پس از هماهنگی با سرهنگ کهنتری، در یک ستون حرکت به سمت نقطه شرقی کردیم. سه قبضه خمپاره را در منازل مسکونی مردم استقرار دادم و بلافاصله با تجربه‌ای که داشتم، برادر خیری و شمگانی از سپاه اصفهان را مسئول خمپاره‌ها و مرتضی کیوان داربان را مسئول تخریب و کار تخصصی مهندسی کردم و شهید ربانی و شهید خیراللهی را به عنوان فرماندهان دسته و شهید صادقیان را هم به عنوان دستیار، در کنار خودم قرار دادم. شهید نوری را نیز به عنوان مسئول پشتیبانی و برادر رضانی

را به عنوان فرمانده دسته سازماندهی کردم و با نام خدا و خواندن قرآن به سمت نخلستان و رودخانه بهمنشیر در ذوالفقاری روانه شدیم. رادیوی کوچکی داشتم که روشن بود. آیت‌الله جمعی پیامی داد و سفارش به توکل بر خدا و توسل به ائمه معصوم کرد. پیام امام را چندین بار قرائت کردند. این، مه توان نظامی و امکانات مادی و معنوی رزمندگان و مردم در داخل محاصره بود. از ساعت ۱۰:۳۰ صبح تا ساعت ۵ بعدازظهر درگیری ادامه داشت و آتش و حرکت نیروهای رزمنده ایران به طور خودجوش در حرکت بودند تا بحمدالله تا ساعت چهار عصر، با جنگ تن به تن و درگیری در داخل منازل و نخلستان کوی ذوالفقاری به لب رودخانه بهمنشیر رسیدیم و درگیری و زد و خورد تا ساعت ۷ بعدازظهر ادامه یافت و اولین اسرای عراقی را گرفتیم و با اصابت گلوله‌های خمپاره ارتشی و سپاهی به هدف‌های اصلی دشمن، بالغ بر یکصد نفر عراقی کشته شدند. بولدوزرها، جیب‌های ۱۰۶ و همه موشک‌های دشمن منهدم شده بودند. صد و بیست نفر اسیر گرفتیم و سر پل اصلی تجاوز عراق به آبادان به دست رزمندگان افتاد. غروب بود و در تاریکی نه‌آب داشتیم نه‌غذا. جان در بدن ما نبود، ولی عشق و تکلیف الهی و پیام امام و علاقه به پیروزی بود که با کمترین امکانات به پیروزی دست یافتیم و خواب از چشم همه ما گریخت. بعد از اذان مغرب و عشا بود که

همدیگر می‌گفتند تا اینکه من به محل استقرار نیروهای چهارشنبه‌گانه آمدیم و پیشه‌ها جمع شدند و پیوسته نپایا کردند. تعدادی از بچه‌های رزمنده سپاه سیستان و بلوچستان که همگی اصفهانی بودند، به جمع ما پیوستند. در این زمان بود که پیام آیت‌الله جمعی: امام جمعه آبادان را از رادیو شنیدیم که رزمندگان حاضر در محاصره آبادان را دعوت به مقاومت و صبر و شکیبایی و توکل به خدا می‌کرد. در هر صورت، آن روز، سلاح‌های خودمان را آماده کردیم و به ستاد جنگ آبادان رفتیم و با سرهنگ اقارب پرست، سرهنگ شریف نسب، سرهنگ حسینی سعدی ملاقات کردیم و چند خمپاره ۱۲۰ میلی‌متری گرفتیم و آنها را به هتل آوردیم و آماده کردیم. برای خمپاره‌ها مهمات نداشتیم. از جاده خسروآباد در جاده اروندرود و با ترس و لرز از حضور دشمن و آتش سنگین او، با چند دستگاه ماشین ترکش خورده سیم‌غ، مهمات آوردیم. شب را خوابیدیم. همه دلهره داشتند. معلوم نبود نیروهای عراقی از کدام محور، قصد نفوذ به شهر آبادان را دارند. نیمه‌های شب از محور ذوالفقاری رودخانه عبور کرده و به محل اوراق فروشی دریاقولی رسیده و دست و پای دریاقولی را بسته و رفته بودند. دریاقولی دست و پای خود را باز کرده بود تا به بچه‌ها بگوید که عراقی‌ها از کجا وارد شهر شده‌اند. صبح نماز می‌خواندم که اعلام کردند که برای رفتن به کوی ذوالفقاری آماده شویم. در این زمان ارتباط با بی‌سیم و تلفن ضعیف بود و همه کارها با پیک انجام می‌شدند. در این زمان بود که پیام امام مبنی بر تکلیف شرعی و الهی بودن شکست حصر آبادان اعلام شد. حاج آقا جمعی: امام جمعه آبادان از رادیو آبادان اعلام فرمودند، «برادران! تکلیف شرعی تا مرز شهادت است. اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری خواهد کرد.» اعلام شد که جبهه ذوالفقاری در حال تصرف عراقی‌هاست. پس از پخش پیام امام و حاج آقا جمعی، با دو دستگاه اتوبوس و کامیون، از هتل به خسروآباد و مخازن نفتی آبادان حرکت کردیم. سرهنگ کهنتری را که با یک گروهان در حرکت بود، در مسیر دیدیم و کارها را با وی هماهنگ کردیم. مثل اینکه خدا خودش دست برداران ارتشی و سپاه را گرفته بود و به محور اصلی نفوذ عراقی‌ها هدایت می‌کرد. هیچ‌گونه اطلاعی در دست نبود. وقتی به خسروآباد رسیدیم، از مردم سؤال کردیم کوره‌پز خانه‌ها و محل ذوالفقاری کجا هستند و آنها راه را به ما نشان دادند.



تمام مردم ایران می‌دانستند که حفظ آبادان، حفظ تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آمد. حاج آقا جمعی نماد حکومت واقعی اسلام در این محاصره بود. شهر آبادان مقیاس کوچکی از کل ایران بود. آقای جمعی امام و رهبر این سرزمین در محاصره محسوب می‌شد و همه مستقیماً از او کسب احکام شرعی می‌کردند و روحیه می‌گرفتند.

آیت‌الله جمعی، پیام پیروزی را اعلام کرد. آیت‌الله جمعی مردی است بسیار ساده و مخلص و خدانشناس که بسیار زیبا حرف می‌زد و با لحنی روحانی، همه را هدایت می‌کرد. او بیشترین ارتباط تلفنی را از آبادان با دفتر امام و حاج احمد آقا خمینی داشت. حاج آقا جمعی روزی پنج بار با دفتر امام تماس داشت و تا امام زنده بودند، شاید هر دو ماه یک بار به ملاقات حضوری شرفیاب می‌شد و خط اصلی راه را از امام دریافت می‌کرد. دستور مستقیم را زودتر از نظامیان سپاه و ارتشی، آیت‌الله جمعی از امام می‌گرفت. به همین خاطر بود که ارتشی، سپاهی، مرد و زن داخل محاصره علاقه و عشق خاصی به آیت‌الله جمعی پیدا کرده بودند و حرف ایشان تأثیر اساسی داشت. مردم ایران خیلی زیرک و دانا هستند. حضور آیت‌الله جمعی و حضور مداوم ایشان در آبادان، از ایشان تصویری مقاوم و شجاع در اذهان بچه‌های داخل محاصره گذاشت و حضور ایشان باعث دلگرمی ارتش و سپاه و از بین رفتن ترس و دلهره رزمندگان از دشمن شد. خدا می‌داند وقتی حاج آقا را می‌دیدیم، تا یک هفته اثر روحانی و معنوی ایشان آرامش خوبی به قلب و روحمان تزریق می‌کرد.

تمام مردم ایران می‌دانستند که حفظ آبادان، حفظ تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آمد. حاج آقا جمعی نماد حکومت واقعی اسلام در این محاصره بود. شهر آبادان مقیاس کوچکی از کل ایران بود. آقای جمعی امام و رهبر این سرزمین در محاصره محسوب می‌شد و همه مستقیماً از او کسب احکام شرعی می‌کردند و روحیه می‌گرفتند. به هر





چند نفر طلبه دیگر هم بودند. شروع به صحبت کردیم و گزارشی از خط و مسائلی که از خرمشهر تا آبادان و خط ایستگاه ۷ به وجود آمده بود، خدمت حاج آقا عرض کردم و گفتم، « ما در همسایگی شما آتش خمپاره‌ها را قرار دادیم. عراقی‌ها هم ضد آتشبار اجرا می‌کنند و شما اذیت می‌شوید. اگر اجازه بفرمایید ما از این محل جابه‌جا شویم.» ایشان فرمودند، « نه، بودن شما برای ما دلگرمی است. ما هم باید در جنگ سهیم

داشته باشیم.» از نترسی و شجاعت حاج آقا جمی خوشم آمد. نزدیک اذان ظهر بود به اتفاق حاج آقا و چند نفر از جمله مهدی و محمود؛ فرزندان حاج آقا، نماز خواندیم و ناهار مختصری هم خوردیم. حاج آقا جمی از این خرماهای خشک داشتند که با چای خیلی خوش طعم بود. چای را صرف کردیم و برای رفتن به خط مقدم آماده شدیم. در حین خداحافظی، حاج آقا باز مرا در آغوش گرفت و برای ما دعا خواند و فرمود، « به ما سر بزنید.» در چند روز اول جنگ، نماز جمعه به صورت رسمی برگزار نمی‌شد. بعد از دو ماه که از جنگ گذشت، حاج آقا جمی نماز جمعه را در سالن زیرزمین کمیته ازراق راه‌اندازی کرد و هر روز جمعه، در محاصره، در نماز حاج آقا شرکت می‌کردیم. عصر روزهای پنجشنبه هم سعی می‌کردیم به حاج آقا جمی سر بزنیم و نماز را در خدمت ایشان باشیم. یا شامی و چایی صرف می‌شد و یا به مسجد قدس که در آنجا نماز می‌خواندند، می‌رفتیم. در طول مدت محاصره آبادان، اینجانب و همه رزمندگان از معنویات و ارشادات این روحانی بزرگ و مجاهد بدون ادعا اینجانب بهره‌مند می‌شدیم و کمبود روحیه و امکانات را با ارتباط با حاج آقا و روحانیونی که با ایشان بودند، جبران می‌کردیم. حاج آقا جمی شخصیتی تمام عیار بود. سجایای اخلاقی و اجتماعی ایشان مثل امام خمینی کامل بود. اکثر روزها حاج آقا جمی به مقرها و جبهه‌ها سر می‌زد. به مغازه‌هایی که باز بودند، سر می‌زد و روحیه مردم را تقویت می‌کرد. حاج آقا جمی در طول جنگ، پیوسته با لباس روحانیت کامل حضور داشتند. فقط در چند مرحله و برای عملیات‌ها، با لباس سپاه در سنگرها فرماندهی دیده شدند.

یکی دیگر از ویژگی‌های حاج آقا جمی، روحیه شهادت طلبی در ایشان بود. یادم است که برادر حاج آقا، راننده و محافظ ایشان بود. او در محاصره آبادان، همراه حاج آقا رفته بود که در کنار فرمانداری گلوله توپ آمد و عبدالرسول جمی به فیض شهادت رسید. این حادثه، کوچک ترین خللی در روحیه حاج آقا به وجود نیاورد. حاج آقا در همان محاصره، برادرش را در آبادان به خاک سپرد. عراقی‌ها منطقه را با هواپیما بمباران و اعلامیه پخش و در آنها به حاج آقا جمی توهین می‌کردند.

عملیات نهم الاثمه در تاریخ ۶۰/۷/۵ شروع شد و رزمندگان اسلام در ظرف ۴۸ ساعت به همه اهداف از پیش تعیین شده دست یافتند. بزرگ ترین برکات و نتایج این عملیات که الگویی

صورت حمله دشمن در کوی ذوالفقاری، در جاده شرقی بهمنشیر و در جبهه تپه‌های مدن با هدف سقوط قطعی شهر آبادان طراحی شده بود. دشمن بهترین مسیر را برای حمله به آبادان و محاصره آن انتخاب کرده بود، اما با لطف خدا و با کمترین امکانات و نیرو این تجاوز دفع شد. بعد از چند روز، بچه‌های اصفهان را از جبهه ذوالفقاری به ایستگاه ۷ جاده ماهشهر آبادان اهواز آبادان بردم و جبهه جدیدی را در آن منطقه تشکیل دادم. بعد از استقرار، به سراغ آماده کردن محلی برای ادوات و خمپاره‌ها برآمدیم. ایستگاه ۷ آبادان تا لب رودخانه بهمنشیر، در عقبه خط ایستگاه ۳ قبضه ۱۲۰ داشتند و عی عساکره فرمانده محاصره آبادان، جمعا ۹ قبضه خمپاره ۱۲۰ میلی متری را که آتش بسیار خوبی بود، برای ایستگاه هفت تهیه کنم. ۳۰ قبضه را برادران: مهدی باکری، بخشی، امینی، حسین شفیع زاده و جمشید از بچه‌های تبریز در اختیار گرفتند و واحد خمپاره و مسئولیت دیده‌بانی محور را عهده دار شدند. برادران آبادان ۳ قبضه ۱۲۰ داشتند و عی عساکره فرمانده آنها بود. برادران اصفهان ۳ قبضه داشتند و شهید سلیمانی فرمانده آنها بود. من به عنوان احتیاط بیشتر، آنها را در کوچه‌های ایستگاه ۳ قرار دادم و شروع به شلیک کردیم. عراقی‌ها با شدت پاسخ می‌دادند. بعد از چند روز آیت‌الله جمی آمدند و به برادران ما که پای قبضه‌های خمپاره بودند، سرکشی کردند و فرمودند، « ما در همسایگی شما هستیم. شما که شلیک می‌کنید، عراقی‌ها هم با توپخانه ما را هم به فیض می‌رسانند.» من وقتی فهمیدم منزل آیت‌الله جمی در چند قدمی ماست. برای دومین بار بعد از محاصره خرمشهر خدمت حاج آقا رسیدم. وقتی وارد منزل شدم، سلام کردم. حاج آقا با آن لهجه زیبا فرمودند، « علیکم السلام! ای والله اصفهانی! تو هستی؟ ما فکر می‌کردیم شهید شدی. چرا به ما سر نمی‌زدی؟» حاج آقا جمی مرا در آغوش گرفت و بعد از احوالپرسی به اتاق ایشان رفتیم.

حیثیت

یکی دیگر از ویژگی‌های حاج آقا جمی، روحیه شهادت طلبی در ایشان بود. یادم است که برادر حاج آقا، راننده و محافظ ایشان بود. او در محاصره آبادان، همراه حاج آقا رفته بود که در کنار فرمانداری گلوله توپ آمد و عبدالرسول جمی به فیض شهادت رسید. این حادثه، کوچک‌ترین خللی در روحیه حاج آقا به وجود نیاورد. حاج آقا در همان محاصره، برادرش را در آبادان به خاک سپرد. عراقی‌ها منطقه را با هواپیما بمباران و اعلامیه پخش و در آنها به حاج آقا جمی توهین می‌کردند.

برای ادامه نبرد شد، عبارتند از:

۱. مقاومت مردم آبادان تا شکسته شدن محاصره که اساس آن، دستور امام و اجرای تکلیف شرعی توسط مردم باید محسوب کرد.
۲. نقش روحانیت و آیت‌الله جمی در انسجام و یکدستی و یکپارچه کردن رزمندگان در محاصره که نتیجه بزرگ آن، اولین عملیات مشترک سپاه و ارتش بود.
۳. فرماندهی مستقیم امام در هدایت اولین عملیات مشترکی که در آن امام شخصاً دستور شکستن حصر آبادان را صادر و طرح عملیات را امضا فرمودند.
- به لطف خدا پس از انجام تکلیف شرعی و الهی و به برکت اجرای فرمان امام، بعد از شکستن محاصره و به دست آوردن پیروزی برای دیگر عملیات‌ها، روانه مناطق دیگر جبهه شدیم. من ارتباط معنوی و روحانی خودم را با آیت‌الله جمی قطع نکردم. هر وقت به آبادان می‌رفتم و خدمت حاج آقا می‌رسیدم. بعد از عملیات فتح المبین و بیت المقدس، مقدار زیادی پول عراقی را که شاید چند کیسه بزرگ می‌شد، به حاج آقا دادم. ایشان هم این پول‌ها را به مجاهدین عراقی و آیت‌الله سید باقر حکیم می‌دادند. ما هم به لحاظ اعتماد و اطمینانی که به حاج آقا جمی داشتیم، دلمان قرص بود که ایشان با نظر حضرت امام، این پول‌ها را به آیت‌الله حکیم داده‌اند. بعد از جنگ هر وقت با خانواده به آبادان می‌رفتم، سری هم به حاج آقا می‌زدم و چندین بار هم، چند روزی پیش ایشان ماندم. با آمدن حاج آقا جمی به تهران هم خدمت ایشان رفتم.
- امام جمعه شهر آبادان، پیوسته یک الگوی روشن و انکار ناشدنی و باعث عزت جهان تشیع و شیعیه در ایران خواهد بود.

